

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابی
القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقیة الله فى الارضين
ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

نظریه ثانیه در مقام، این بود که محتمل الاهمیه یا مقطوع الاهمیه را باید مقدم داشت ولو
این که احراز موافقت قطعیه با آن مقطوع الاهمیه یا محتمل الاهمیه مستلزم مخالفت
قطعیه با تکلیف آخر هست. مهم‌ترین دلیل این نظریه؛ فرمایش محقق نائینی قدس سره
بود که ایشان فرمود که مقام، مندرج در باب تراحم هست؛ نه از جهت امتثال بلکه از
جهت احراز الامتثال، و حاصل بیان ایشان این بود که هر تکلیفی دو اقتضاء دارد عقلاً؛ یکی
امتثال و دیگری احراز الامتثال، این جا امتثال‌ها با هم تراحمی ندارند، آن تکلیف امتثالش
ممکن هست، آن دیگری هم همین طور، و اگر اشتباه نشده بود ما هر دو تکلیف را
می‌توانستیم امتثال کنیم؛ مثل مواردی نیست که در خارج قابل جمع نباشد، مثل این که
تطهیر مسجد در آخر وقت با نماز قابل جمع نیست در خارج، یکیش نماز قضا می‌شود
اگر تطهیر کنید، این جا این جور نیست؛ یکیش روزه این جمعه بوده، دیگری مال آن
جمعه بوده، این انجامش، آن ترکش یا بالعکس، اگر اشتباه بر ما نشده بود، فراموش
نکرده بودیم، در مقام امتثال تراحمی نداشتیم. تراحم این جا مال احراز است که
نمی‌توانیم احراز کنیم هم این که این تکلیف را امتثال کردیم مسلماً و هم آن تکلیف را
امتثال کردیم و فرموده است فرقی بین تراحم امتثالین و تراحم احرازین نیست؛ احراز
الامتثالین، همان جور که آن جا اگر تساوی داشتند تخییر است، اگر احدهما مقطوع الاهمیه
یا محتمل الاهمیه باید آن را مقدم داشت، این جا هم همین جور است. اشکالاتی بر این
شد. اشکال اخیر این بود که یک تتمه‌ای را می‌خواستیم بر آن اشکال اخیر عرض کنم، از
این جهت تکرار کردم. و آن این بود که عرض کردیم این که می‌فرمایید، یکی از مقتضیات
تکلیف، احراز الامتثال است، این را گفتیم که لا ندرکه که تکلیف بیش از این که باید آن را
انجام داد، فرمان‌برداری کرد، امتثال کرد، بیش از این چیزی را عقل درک نمی‌کند، امتثال
را کافی می‌داند، مولویت مولا بیش از این اقتضاء نمی‌کند. احراز امتثال، آن حکم عقل
است اما نه از جهت این که حق مولا است بلکه از جهت این که اگر احراز نکنی، امنیت را
نمی‌دانی یا نداری؟ پس بنابراین برای تحصیل امنیت و این که خیالت جمع باشد که
استحقاق عقابی پیدا نکردی یا عقابی پیدا نمی‌کنی، از این باب دارد می‌گوید و الا اگر حالا
موافقت احتمالیه کرد و درواقع هم درست در آمد. آن جا دیگر مولا نیست که بقیه‌اش را
بگیرد چرا احراز نکرده بودی؟ کرده دیگه حالا، دیگه بالاخره در آمده، آن تکلیف را انجام
داده، بله این لا یزال در دغدغه بوده یا به خدمت خود تا این که آن جا فهمید که این چنین
بوده. پس بنابراین این حکم آخری است، مربوط به تکلیف مولا نیست، مربوط به حق
مولویت مولا نیست. وقتی این چنین شد، حالا شما بگویند خیلی خب، حالا ایشان
می‌فرماید بین دو مقتضای تکلیف؛ تراحم است. حالا شما بگویند بین دو مقتضای تکلیف؛

تزام نیست. بین دو حکم عقل تزام است. که او می‌گوید آن جا را باید احراز کنی ولو از جهت این که خیالت راحت باشد. این جا را هم می‌گوید باید احراز کنی ولو از جهت این که باید خیالت راحت باشد و امنیت داشته باشی، پس بنابراین باز تزام بین دو حکم عقلی می‌شود ولی این که آن حکم‌ها مقتضای تکلیف نباشد.

جواب این است که ما در احکام عقلیه اصلاً تزام نداریم. تزام همیشه مال چیست؟ تزام همیشه مال تکالیف مولا است یا تزام مال ملاکات است. عقل؛ همیشه محاسبه می‌کند، روی سرجمع حکم می‌آورد یا درک می‌کند، نه این که این جا یک حکمی بیاورد بعد شما قدرت نداشته باشید. در احکام عقلیه تزام معنا ندارد. بله، در احکام شرعیه مولا یک خطابی کرده، این جا اطلاق دارد، یک خطابی هم آن جا کرده اطلاق دارد، بنابر فهم مشهور و آن چه که متداول است، حالا همان جاها هم یک صحبتی هست که این‌ها را گاهی به تعارض برمی‌گردانند و می‌گویند ...، اما حالا بنابر آن چه فعلاً در اصول رائج معمولاً گفته می‌شود، یک تکلیفی این جا هست اطلاق دارد مثل صلّ، اطلاق دارد، سوای این که مسجد نجس بشود نشود، تکلیف دیگری به گردنت باشد یا نباشد، آن جا هم گفته «طهر المسجد عن النجاسة»، آن هم گفته آن هم اطلاق دارد. من می‌گویم قدرت بر امتثال هر دو ندارم. این دو تا در مقام جعل‌شان با هم تعارضی ندارند چون تضادی ندارند، چون نه در مبدأ نه در منتها؛ هیچ جای آن با هم ناسازگاری ندارند. متعلقات‌شان هم که دو تا است. پس بنابراین تعارض ندارند. تزام دارند چون من قدرت بر امتثال هر دو ندارم. اما جایی که، یا دو تا یک مفسده هست یک مصلحت هست، این مصلحت با آن مفسده نمی‌سازد، آن مفسده با این مصلحت نمی‌سازد این‌ها، اما عقل بیاورد همین جور بگوید این را باید اطاعت بکنی مطلقاً، آن هم اطاعت باید بکنی مطلقاً، بعد من می‌گویم هر دو را قدرت ندارم هم پاسخ به این درک عقلی بدهم هم پاسخ به آن درک عقلی بدهم نه، چنین چیزی نیست. عقل در این جا محاسبه می‌کند یک چیزی را انسان درک می‌کند یا یک چیز را حکم می‌کند یا یک درک دارد که این کار را باید بکند. دیگر راه واحدی در جلوی پای انسان می‌گذارد عقل؛ نه این که دو تا تکلیف، یک تکلیف آن جا، یک تکلیف این جا، بعد من بیایم در مقام محاسبه ببینم، چون عقل گتره و گراف حکم نمی‌کند، حتماً روی ملاکات است.

س: حاج آقا، غایة الامر به هر حال آن تقدیم اهم ولو به بیان ...

ج: حالا باید ببینیم عقل این جا چه می‌گوید، باید ببینیم عقل این جا چه می‌گوید که آیا در این مواردی که مشتبه می‌شود، در این جا حکمش چیست؟ نه که تزام بین الحفظی است و موافقت قطعیه آن، موافقت قطعیه این، تزام می‌کنند. ما باید ببینیم در این جا آیا اصلاً عقل حکم می‌کند به این که شما باید مراعات آن دیگری را بکنید یا می‌گوید نه، باید مراعات این را بکنید یا می‌گوید تخیر است؟ چه می‌گوید عقل این جا؟ این را باید محاسبه کنیم

س: ...

ج: حالا، حالا در نظریه سوم و چهارم آن جا هم ببینیم حالا عقل چه می‌گوید؟

س: عرض می‌کنیم تا این جا تبدیل اصطلاح فقط شد.

ج: نه، تبدیل اصطلاح شد. واقعیت امر شد.

س: نه، واقعیت امر این است که به هر حال بله، عقل چون درواقع مناطات را درک

می‌کند، این طور نیست که یک مناط مطلق این داشته باشد یکی آن جا داشته باشد، بعد تراحم بشود، اما این هست که در نتیجه آیا عقل حکم می‌کند که اهم را باید تقدیم ...

ج: بله، ... نه،

س: ما با این کار داشتیم

ج نه، نه، با این کار نداشتیم

س: چرا، ما با این کار داشتیم.

ج: این استدلال که فرمود تراحم بین دو چیز می‌شود. احکام تراحم را این جا باید بار کنیم.

س: اصلاً تغییر اصطلاح هست، قبول داریم ولی نتیجه را تغییر ...

ج: حالا نتیجه چه می‌شود؟ حالا این جا همین حرف است که پس می‌بینیم از باب تراحم نمی‌توانیم کاری بکنیم. باید ببینیم حکم در این جا عقل چه می‌گوید؟ حالا برویم سر نظریه سوم و چهارم که او می‌گوید عقل در این جا چه می‌گوید؟

س: ما می‌گوییم فصل این ایراد

ج: پس این که بگوییم احکام باب تراحم در این جا باید بیاید، اگر مساوی بودند تخییر است، اگر یکی مقطوع الاهمیه بود دنبال آن باید برویم، اگر یکی محتمل الاهمیه بود باید او را برگزینیم، این تطبیق این قاعده بر مانحن فیه تمام نیست.

س: یعنی اگر آقای نائینی بیاید بگوید حکم عقل باز این جا این است که تقدیم اهم، فصل این ایراد...

ج: نه از باب تراحم، نه از باب تراحم

س: اصلاً و حکم عقل این است، می‌گویم تبدیل اصطلاح را که قبول داریم، این‌ها هم در سرنوشت مسئله تفاوتی ایجاد نمی‌کند، این مقدار

ج: استدلال را داریم بگوییم ناتمام است. می‌گوییم این استدلال، این استدلال که شما به قاعده باب تراحم دارید در این جا تمسک می‌فرمایید، این تمسک ناتمام است.

س: حکم عقل است. حالا شما

ج: چرا دو تا مقدمه؟ به خاطر این که مقتضای تکلیف نیست این که شما می‌فرمایید. بلکه حکم عقل آخر است. عقل آخر هم که شد، قهراً تراحم باز ندارد. باید ببینیم این جا سرجمع حکم عقل ما چه می‌شود؟ سرجمع حکم عقل ما در این جا چه می‌شود که آن در نظریه سوم و چهارم گفته می‌شود. پس منتقل الی نظریه سوم.

س: پس این تحیر امر به خاطر چیست این جا؟

ج: بله؟ تحیر ندارد

س: اگر آن جایی که به نتیجه می‌رسد، آرامش دارد؟

ج: تحیر ندارد.

س: در بین دو تا الان، همه‌اش این مباحث به خاطر تحیر امر بوده، چه کار کنیم؟

ج: ما متحیر هستیم که بینم عقل‌مان چه می‌گوید.

اما نظریه سوم؛ نظریه سوم چه بود؟ تفصیل بین محتمل‌الاهمیه و مقطوع‌الاهمیه که فرمایش محقق خوئی در دوره‌ی دراسات است که ایشان می‌فرماید که در جایی که احدهما مقطوع‌الاهمیه هست؛ باید آن را مقدم داشت. اگر مقطوع‌الاهمیه نبود، محتمل‌الاهمیه بود، این جا باید مثل صورت و قول اول، باید احتراز از مخالفت قطعی کرد و به موافقت احتمالیه تکلیفین روی آورد. یعنی یکی را انجام بدهی یکی را ترک کنی؛ پس در محتمل‌الاهمیه مثل صورت، مثل قول اول ایشان می‌گوید که باید احتراز از مخالفت قطعی بکند، اما اگر نه، یکی‌اش مقطوع‌الاهمیه شد، مقطوع‌الاهمیه شد، این جا حتماً باید مقطوع‌الاهمیه را مقدم بداری. حالا چرا ایشان این فرمایش را فرموده؟ این فرمایش از صفحه 342 و 343 جلد سوم دراسات، ایشان فرمودند. حاصل فرمایش ایشان این است که در جایی که محتمل‌الاهمیه باشد نه مقطوع‌الاهمیه، در این جا این تکلیف الف دو اقتضاء دارد؛ یکی موافقت قطعی و یکی اجتناب و تحرز از مخالفت قطعی، آن تکلیف ب هم همین دو اقتضاء را دارد. دو تا از این مقتضاءها که مخالفت قطعی آن باشد، آن مخالفت قطعی این باشد، تزامنی با هم ندارند. من می‌توانم یک کاری بکنم که نه نسبت به آن مخالفت قطعی پیدا کنم، نه نسبت به این مخالفت قطعی پیدا کنم. احتراز از مخالفت قطعی؛ یعنی کاری کنم که یقین کنم تکلیف را انجام ندادم که مخالفت قطعی یعنی این، این میسر است که نه با این مخالفت قطعی کنم نه با آن، در این مثال ما که یک جمعه را نذر کرده روزه بگیرد، جمعه دیگر را یعنی راجع به این جمعه نذر دارد. یکی‌اش بگیرد یکی‌اش نگیرد، مشتبه شده که کدام بوده؟ می‌تواند مخالفت قطعی با هیچ کدام نکند، اگر هر دو را بگیرد، می‌داند با یکی‌اش مخالفت کرد، اگر هر دو را نگیرد می‌داند با یکی‌اش مخالفت کرده، اما اگر یکی را بگیرد یکی را نگیرد، یقین به مخالفت قطعی نه با آن تکلیف پیدا می‌کند نه با آن تکلیف پیدا می‌کند. پس در مخالفت قطعی با هم تزامنی ندارند. موافقت قطعی هر دو هم ممکن نیست پس بنابراین مخالفت قطعی که باید نکند، قهراً عدم مخالفت قطعی سر در می‌آورد، خود به خود به این که موافقت احتمالیه با یکی‌اش می‌شود. با یکی، این‌ها با هر دوی آن موافقت احتمالیه می‌شود. بنابراین در این صورت ما وجهی برای این که شما بگویید محتمل‌الاهمیه را مقدم بدار نداریم. دو تا نسبت به مخالفت قطعی‌ها که تزامنی وجود ندارد، آن را باید مراعات بکنیم، نسبت به موافقت قطعی هم که امکان ندارد. اما اگر یکی از این‌ها مقطوع‌الاهمیه شد، مثل مثالی که ایشان زدند، ما یک قدری آن مثال را دست‌کاری کردیم که از چیزش بیفتد، «کما لو حلف علی ذبح شاة له فی ليلة معینة و اشتبهت الشاة بالنفس المحترمة لظلمة و نحوها» حالا وقتی می‌خواهد بخواباند چاقو به او بکند نگوید آدم است.

س: شب گفته تاریک است

ج: شب هم تاریک باشد...

س: یا آدمش خیلی گوسفند است یا گوسفندش خیلی آدم است. ما گفتیم مثلاً این جوری باشد که می‌خواهد صید کند، به نحو صید باشد بله که اول مثلاً حیوان حالا در دشتی است یا یک جایی است که می‌داند این جا آهو است، اگر چیزی بیاد، می‌گوید اول حیوانی که من

می‌بینم آن را صید کنم برای مثلاً اطعام به فرض کنید که عزاداران سیدالشهداء(ع) حالا یک چیزی دارد می‌بیند یا آدم است یا آهو است که اگر آدم است که حرام است و اگر آن آهو است که باید طبق نذرش صید کند او را، حالا این جا ایشان چه فرموده؟ فرموده در این مثال حالا از باب همان تصریحی که می‌کنیم، ما یقین داریم حالا یک شبهی می‌بینیم خیال می‌کند، احتمال می‌دهد، اصلاً امام جماعت مهم مسجدشان است که عادل و ورع و فلان، بگوید حالا این جا بگویم مخیری که تیر بیندازی، لعل همان آهو باشد، این جا مقطوع است، یقین داریم که شارع در اثر اهمیتی که حفظ جان مؤمن دارد، در این صورت حتماً جعل احتیاط کرده، که اگر مشتبّه شد احتیاط بکن. پس علم ما به اهمیت آن تکلیف که إحتفظ نفس المؤمنه، نسبت به آن باعث می‌شود که یک علم دیگری پیدا بشود و آن این است که يجب الاحتیاط در موردی که مشتبّه بشود، مشکوک بشود، پس یک يجب الاحتیاطی در این جا ما پیدا می‌کنیم. احتیاط هم این جا به چیست؟ احتیاط این است که تمام افراد، اطراف را ولو اطرافی باشد که تکلیف روی آن هست مثل ما نحن فیه، باید شما ترک بکنی، تمام اطراف را باید ترک بکنی، این جا ایشان می‌فرماید این وجوب احتیاطی که به دلالت التزامی به دست ما می‌آید، این وجوب احتیاط با آن تکلیف آخر که فی بندرک باشد و آن حیوان را بکش و ذبح کن برای این که اطعام بکنی، این وجوب احتیاط این جا با آن ف بندرک تراحم پیدا می‌کند. تراحم که پیدا کرد، ملاک کدام مهم‌تر است؟ ملاک این تکلیفی که احتیاط گفته بکن مهم‌تر است. پس بنابراین از باب قوانین باب تراحم که اگر دو تکلیف با هم تراحم کردند و یکی‌اش ملاکش اهم بود، باید او را مقدم بداری، این جا آن وجوب احتیاط را مقدم می‌داریم ولو منجر می‌شود به این که با دیگری مخالفت قطعیه کرده باشیم در این صورت و این بیان در جایی که محتمل الاهمیه باشد نمی‌آید. چرا؟ چون آن جا یقین نداریم تکلیف دیگری مولا دارد. در این جا ما یقین می‌کنیم، در اثر این که یقین به اهمیت داریم، مقطوع الاهمیه هست، یقین پیدا می‌کنیم که مولا در این جا یک إحتطی دارد، بین آن إحتط که مولود آن یقین ما است و بین ف بندرکی که برای تکلیف آخر هست تراحم پیدا می‌کند. تراحم که پیدا کرد، ملاک یکی اقوای از دیگری است، عقل می‌گوید امتثال او را بر او مقدم بدار، این جا امتثال هر دو که ممکن نیست، تراحم در مقام امتثال دارد. چون اگر بخواهیم احتیاط کنیم، احتیاط به این است که این را هم ترک کنیم آن را هم ترک کنیم، اگر بخواهیم آن تکلیف را انجام دهیم دیگر نمی‌توانیم احتیاط بکنیم؛ پس بنابراین در این مورد می‌شود تراحم بین این و آن و... حتی طبق مسلک آقای نائینی این جا تراحم در مقام احراز نیست، تراحم در مقام امتثال است. پس بنابراین آن احتط با او تراحم پیدا می‌کند و او را باید مقدم بداریم؛ و در جایی که مقطوع الاهمیه نباشد این مسأله وجود ندارد که ما چنین احتیاطی را کشف بکنیم، احتطی در آن جا نداریم، آن‌ها علی‌السواء است، در آن جا، موافقت قطعیهی این با موافقت قطعیهی او علی‌السواء است، مخالفت قطعیهی این با مخالفت قطعیهی آن هم علی‌السواء است؛ این فرمایش آقای خوئی قدس‌سره در دوره‌ی دراسات.

س: این بعداً ظاهراً در هر مقطوع الاهمیه‌ای هم نمی‌آید با توجه به نوع استدلالی که فرمودند که ما یقین داشته باشیم که یعنی این درواقع درجایی می‌آید که آن اهمیت بدرجۀ کبیره باشد که ما یقین داشته باشیم شارع یک احتطی جعل کرده؛ ولی اگر جایی نه یکی قطعیهی هست اهمیتش ولی درجه‌ی کبیره‌ی نیست، آن جا ما یقین نداریم که احتطی جعل شده.

ج: بله، حالا این فرمایش محقق خوئی قدس‌سره دارای بعض مناقشات است، یک مناقشه‌اش که همینی است که ایشان اشاره کردند و محقق حائری دام ظلّه در هامش

مباحث الاصول یک جمله‌ای دارند که اشاره‌ی به همین است که ایشان فرمودند، همه جاها در این مستوی نیست، همه‌ی موارد مقطوع‌الاهمیه‌ها در این مستوای از اهمیت نیست بدانیم شارع این قدر این اهم است که شارع جعل احتیاط کرده که این به هیچ وجه از بین نرود ولو منجر به مخالفت قطعی با یک تکلیف دیگری بشود. بلکه یک جاهایی مثل این مثالی که شما زدید بلکه این را قبول داریم ولی این همه‌جا نیست؛ البته بعضی‌ها هم ماندند که درست است مرحوم محقق خوئی این‌جا نفرموده است که در این مستوی باشد ولی مرادش همین‌جا است، نه این‌که اعم از این هست.

س: بحث تفصیل‌شان همین است اصلاً.

ج: بلکه؟ ندارد در عبارتش «ثم لا يخفى ان ما ذكرناه من عدم تقديم محتمل الالهمية في مفروض الكلام و لا ينافي تقديم ما علم اهميته في الواقع، كما لو حلف على ذبح شاة فلان» این فرموده: «لا ينافي تقديم ما علم اهميته في الواقع» نفرموده اهمیت خاص «ما علم اهميته» ظاهر عبارت همین اطلاق است فلذا ما این را نظریه‌ی سوم قرار دادیم علی اطلاقه.

این اشکالش که نه این حرف ما مطلقاً این‌طور نیست که یقین پیدا کنیم ولی یک‌جاهایی مثل این مثال آدم یقین پیدا می‌کند؛ اما همه‌ی موارد که می‌داند این مقطوع‌الاهمیه هست نیست به او، اما حالا در حدی است که باید آن تکلیف را مولا وجوب احتیاط جعل کرده، ممکن است نه وجوب احتیاط جعل نکرده باشد؛ این را همه‌جا نمی‌توانیم بگوییم. فلذا است این حرف آقای خوئی دلیل قول چندم قرار می‌دهیم؟ نظریه‌ی چهارم؛ که نظریه‌ی چهارم چه می‌گفت؟ «التفصيل بين كون الالهمية بدرجةٍ عاليةٍ» به حدی که «لا يلزم».

س: شيخنا الجليل بنسبة الى نكتة كلام السيد الخوئي بان ترك الاحتياط هذا هو ... يذكرة كذا؟ یعنی بعبارة اخرى انه يتصور وجه كلام سيد الخوئي و هي ... عندنا اطلاقان، احد الاطلاقين نعلم بان ملاك الشارع في اهم حرمة المؤمن و هنا حيث ان الاطلاق استفادة الشيوعى... دليل ليس ... صريحا و بمقدمات الحكمة نقيد الدليل الذي دل على وجوب الوفاء بالناس لحق أهمية ما دل على اطلاق حرمة المؤمن حينئذ لا يبقى اطلاق دليل وجوب الوفاء بالناس و يبقى

ج: همه‌ی موارد تراحم در لبش به همین برمی‌گردد، بلکه دیگر تراحم یعنی اول تراحم است بعد می‌فهمی که در متزاحمین اطلاقین مأخوذ نیست.

س: اذن ليس له علاقة بالاحتياط حتى يرد هذا الاشكال ... و تأتي نكتة انه...

ج: نه باید احتطی داشته باشیم تا این‌جور بشود، نه باید احتطی داشته باشیم تا شما بفهمید تراحم می‌شود؛ می‌گوییم در آن موارد معلوم نیست شارع احتط داشته باشد.

س: لا بالنسبة الى التقليل شيخنا لا نحرص تقديم احد الاطلاقين على الآخر الا اذا احرصنا ملاك ...

ج: مطلق الالهمية نه...

س: لا في مورد احراز الالهمية ام احتمال الالهمية لا...

ج: نه نه، احراز الاهمیه؛ اما هر احراز اهمیتی مستلزم قطع به این که وجوب احتیاط در این جا جعل کرده نیست.

س: لا نسلم بهذا النکته مسألة لزوم الاحتیاط هذه ندعها مسألة التقیید تقیید احد الاطلاقین ...

ج: می دانم، تقیید بعد از این است که یک اطلاقی این طرف داشته باشی یک اطلاقی آن طرف داشته باشی، چون اطلاقین برمی گردد به طلب الضدین فلذا می فهمیم که اطلاقین مراد نیست، حالا که مراد نیست کدام تقیید شده به همان بیاناتی که داشتیم، قدر متیقن آن که اطلاق به آن افتاده اطلاق مهم است ولی اطلاق اهمّ نمی دانیم اطلاقش افتاده یا نه؟ یا اطلاقین باید افتاده باشد یا یکی شان افتاده باشد. اگر هر دو افتاده مسلّم مال مهم هم افتاده، اگر نه، بنا هست یکی شان بیفته چون ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است حتماً اطلاق مهم افتاده نه اطلاق اهمّ؛ پس بنابراین می فهمیم که اطلاق مهم قطعاً مراد مولا نیست می رود کنار، اطلاق اهمّ را نمی دانیم از بین رفته یا نه، باید انجام بدهیم. همین بیانی بود که قبلاً می گفتیم مرحوم آقای خوئی فرمودند.

س: هذا البیان شیخنا الجلیل لا یكون الا فی مورد احراض الاهمیه محتمل الاهمیه لا یجری...

ج: درست است، قبول بله بله، فلذا بر همین اساس محقق خوئی این را فرموده ولی اشکالی که بر ایشان وارد فرمودند این است که شما آمدید یک تکلیف جدیدی درآوردید درست؟ تکلیف چه بود آقا؟ این بود که ف بنذرک، اول این جوری بود دیگر ف بنذرک، آن هم احفظ دم المسلم المؤمن، دوتا تکلیف این جوری داشتیم؛ این ها چه شد؟ این ها الان مشتبّه شده نمی دانی باید چه کار بکنی، درست؟ ایشان از دل احفظ دم المسلم یک چه درآورد؟ یک تکلیف جدید درآورد، فرمود یک وجوب احتیاطی عند الاشتباه و الشک از این درمی آوریم؛ آن وقت بین این وجوب احتیاطی که از دل این درآوردیم با ف بنذرک تراحم می شود و چون ملاک این احتیاطی که ما درآوردیم او را از آن اهمّ، فلذا عقل می گوید در تراحم باید چه کار کنی؟ آن که ملاکش اهمّ است مقدم بداری. این فرمایش ایشان است.

س: ...

ج: صحبت این است که اگر این علم به اهمیت این در.... مجرد علم به اهمیت ملاک این باعث نمی شود بدانیم شارع حتی در این مواردی که با موجب ترک یک مسلّم دیگری می شود مخالفت قطعیه با دیگری می شود جعل احتیاط کرده. یک جاهایی است که شارع می آید واجبات دیگر خودش را فدای این می کند، آن جایی است که این این قدر اهمیت دارد که می گوید، مثل از امام نقل می کنند دیگر، آن موقع که بین بزرگان مباحثه بوده در آن اوایل سال 42 و این ها، مثلاً بعضی از بزرگان آن وقت می فرمودند این کار را ما بکنیم کشتار لازم می آید فلان، ایشان می گوید صد نفر هم کشته بشود اشکال ندارد؛ یعنی این قدر برای او احراز کرده که پیش شارع این قدر این اهمیت دارد که این را شارع می گوید انجام بده ولو این که هزار نفر کشته بشوند، ولو ده هزار نفر کشته بشوند؛ این یک چیزی است دیگر، اما همه جا می شود چنین حرفی را زد؟ یک جاهای خاصی است، با یک فرائتی، شواهدی، فلان، یک فقیهی علم پیدا بکند که شارع در این جا حکمش این است، چون این قدر برای این اهمیت قائل است می گوید که، الان اگر معاذالله معاذالله بگویند که مراقد ائمه (ع) بخواهند نعوذ بالله با خاک یکسان بکنند، می گویم چی؟ می گویم

صدهزار نفر هم کشته بشوند برای این که این کار نشود باید بشود؛ روایت داریم؟ آیه داریم؟ نه، علم پیدا کردیم از مجموع آن که مرضیّ خدای متعال نیست که این علائم شریعت و معالم دین مندرس بشود و از بین برود به تالی دیگر هیچی نباشد. این یک حرفی است، حالا ایشان اشکال این است که شما فرمودید هر جا ما علم پیدا کردیم به این که این اهمیت دارد می فهمیم یک چنین وجوب احتیاطی هست، ولو این احتیاط منجر به مخالفت قطعی با تکالیف دیگر بشود، این همه جا نیست، یک جاهای خاصی قبول داریم هست، فلذا این می رود همان قول چهارم را درست کند، می گویم دلیل شما برای نظریه ی چهارم خوب است، یعنی نظریه ی چهارم چه می گفت؟ تفصیل می داد بین آن جایی که اهمیت به این حد باشد یا به این حد.

اشکال دومی که این جا هست....

س: نظریه ی چهارم احتمال اهمّیت خارج است.

ج: نه، احتمال اهمیت فوق العاده است که حالا می گویم آن را.

س: ببخشید این تعدد وقایع را در مثال متوجه نشدیم...

ج: بله آقا؟

س: تعدد وقایع در مثال، واقعه و وقایع باید متعدد باشد دیگر؟

ج: بله این جا هم متعدد است.

س: یعنی الان در این مثال ... یک واقعه است دیگر درست است؟ که مشتبه شده...

ج: بله، یعنی یک مورد نمی دانیم، مثل این جمعه را نمی دانیم کدام است، دوتا مطلب بوده، هر دو آن دوتا تکلیف مجزای از هم داشتیم که بهم ربطی ندارد یکی این که این بود که باید ذبح کنیم آن گوسفند را یا آن نمی دانم آهو را برای آن ها، این یک تکلیف است؛ یکی هم این بوده که حفظ کنید دم مؤمن را، این هم تکلیف بوده، این دوتا هست بهم ربطی هم ندارد. نمی دانیم یک واقعه ی واحد برای من مردد شده باشد و این ها، آن می دانم واجب است، آن هم می دانم حرام است یا قتل مؤمن حرام است، ف وفای به نذر من واجب است.

س: یعنی مثال باید به این صورت باشد که دوتا یعنی یک گوسفند و یک انسان باشد آن مشتبه باشد نه این که یک واقعه باشد.

ج: الان این جا هم همین جور شده دیگر، یک گوسفند و انسان مشتبه شده.

س: تکلیف در واقعه است با هم مشتبه شده است، مثال بحث ما دوتا تکلیف در دوتا واقعه.

ج: ولی الان نمی دانیم کدام کدام است، الان این حیوانی که می آید نمی دانیم مصداق آن است یا مصداق این است...

س: مثال آقای خوئی دوتا تکلیف هستند اما در یک واقعه با هم

س: نه مثل آقای خوئی هم «فی لیلة المعینة» ظاهراً اشاره به همین است که دو شب است می‌داند یک شبش دارد گوسفند را ذبح می‌کند یک شبش احتمال دارد آن مؤمن باشد، باید دوتا تکلیف باشد در دو شب؛ این «فی لیلة المعینة» در مثال و عبارات آقای خوئی شاید اشاره به این است که می‌خواهند واقعه را تفکیک کند.

ج: اگر این جور می‌فرمود که «فی لیلة المعینة» آن وقت نمی‌داند امشب کدام شب است؟ این چه جور تطبیقش به ما نحن فیه چه جور می‌شود؟

س: این ظاهراً برای واقعه‌ی واحد باشد نه این که واقعه‌ی متعدد باشد.

س: چون اگر دوتا تکلیف باشد در یک شب که محل بحث ما نیست که، باید دوتا....

ج: بله بله؛ حالا باید مثالی بزنید که دوتا، این جوری بشود، حالا فرمایش ایشان کبرایش معلوم است.

اشکال دومی که این جا وجود دارد این است که آیا این جا تراحم است؟ حالا فرض کنید ما یک وجوب احتیاطی درآوردیم از دل این، وجوب احتیاط درآوردیم، آیا این تراحم می‌شود یا تعارض می‌شود؟ یعنی این جا جعلش ممکن نیست؛ چون وجوب احتیاط معنایش این است که اطراف را ترک کن، این چه جور جمع می‌شود با این که بگوید این را انجام بده؟ چیزی که خودش از اطراف هست، پس در مقام جعل ممکن نیست این جا که هم وجوب احتیاط جعل بشود که وجوب احتیاط یعنی تمام اطراف را در این مثال ما ترک کنیم یا در یک مثال دیگر یعنی تمام اطراف را انجام بده؛ مثل این است که بگوید تمام اطراف را انجام بده، تمام اطراف را انجام نده یا فلان فرد را بیاور یا نیاور. پس بنابراین این که ایشان می‌فرماید در این جا تراحم می‌شود اشکالش این است که این جا تراحم نمی‌شود، چون تضاد دارد این دوتا حکم‌ها با همدیگر، قابل اجتماع نیستند. حالا قابل اجتماع نبودن دو حکم یا این است که در مبدأ با هم نمی‌سازند، مصلحت و مفسده‌شان با هم سازگار نیست یا در منتهی با هم نمی‌سازند و در این جا در منتهی با هم نمی‌سازند، چرا؟ برای این که جمع بین اطراف یکن و این را انجام بده که یکی از اطراف هست، این دوتا، دوتایی است که با هم قابل اجتماع نیستند، جعلش اصلاً ممکن نیست، پس این جا تراحم نیست درحقیقت.

س: ... شیخنا الجلیل الاحتیاط الذی استفدناه من هذه هو عدم القتل حتی لا تقع فی قتل المؤمن و حیث یكون

ج: عدم القتل که خود آن تکلیف ما هست...

س: هذا هو الاحتیاط...

ج: نه نه، این احتیاط نیست، آن جا نفس تکلیف است می‌گوید القتل حرام، قتل هذا الشخص حرام لا تقتله، این که همان تکلیف ما هست؛ اما احتط یعنی چه کار کن؟ احتیاط کن غیر از این است که آن را، یعنی تمام محتمل الحرمه‌ها را ترک کن تا آن محتمل الحرام انجام نشود یا تمام محتمل الوجوب‌ها را انجام بده تا آن واجب انجام شده باشد. احتیاط معنایش این است.

س: ...

ج: ادله‌ی احتیاط در دماء هم همین است یعنی همین، یعنی محتمل الحرمه‌ها را در دماء نکش.

س: ...

ج: ¡عجب است!

س: امر به احتیاط باز با آن امر دیگر

ج: احتیاط در دماء یعنی همین، یعنی اگر مردد شد یک مؤمنی بین چند نفری که یکی‌شان مؤمن است بقیه‌شان مهدور الدم هستند، اما می‌گوید همه‌ی این‌ها را نکش، چرا؟ احتیاطاً؛ احتیاط معنایش این نیست که لا تقتل آن را باشد و الا آن مهدور الدم‌ها جواز قتل دارند.

س: این‌ها قابل جعل هستند، چرا غیر قابل جعل هستند؟ یعنی من متوجه نشدم به حرف حضرتعالی، خود این احتیاط قابل....

ج: حالا از شما سؤال می‌کنم اگر یک نفر بین پنج نفر است درست؟ آن یک نفر مؤمنی است که فرموده لا تقتله، حرام است، بعد از آن طرف بیاید بگوید که آن مهدور الدم‌ها را هم بکش، مهدور الدم‌ها را بکش درست؟ و آن محقون الدم را نکش که در این بین است، این دوتا تکلیف با هم تضاد دارند تناقض دارند یا ندارند؟

س: مقتضی تقدیم ادلة الاحتیاط عدم القتل است. بخاطر این که...

ج: اگر آن دست برنداشت بگوید، آن‌جا بگوید احتیاط کن، این‌جا بگوید یکی از این‌ها را بگیر بکش، این مهدور الدم‌ها را بکش، با هم جمع نمی‌شود این دوتا تکلیف. من اگر بخواهم این را امثال کنم آن را نمی‌توانم امثال کنم....

س: ...شیخنا المفروض هنا رجحنا حرمة دم المؤمن على وجوب قتل المهدور الدم ... فلا بد ان نتوقف على قدر احتیاط لحرمة المؤمن ...

ج: اما یک واجب دیگر هم فرض این است...

س: ...

س: قابل جمع نیستند با همدیگر.

ج: والله متوجه نمی‌شوم فرمایش حضرتعالی را.

س: رفع ید کردیم دیگر، با توجه به این‌که آن اهمّ است از آن رفع ید می‌کنیم...

ج: از کدام؟

س: از همان طرف وفای مثلاً از قتل مهدور الدم به‌خاطر اهمّ بودن حفظ دم مؤمن از آن مهدور الدم رفع ید می‌کنیم. برای همین دیگر قابل جمع نیست.

ج: آقای عزیز شما اجتهاد در مقابل نص که نباید بفرمایید، تعجب است واقعاً!

«و السر فيه» عبارت‌شان را بخوانم «و السر فيه انّ العلم بأهمية تكليف يستتبع القطع بعدم رضا الشارع بتفويت ملاكه على كل حال، و يترتب على هذا العلم القطع بجعل إيجاب الاحتياط فعند التحقيق تقع المزاخمة بين إيجاب الاحتياط و التكليف الآخر غير الأهم، فيتقدم إيجاب الاحتياط لأهمية ملاكه» پس بنابراین یک إيجاب الاحتياط این‌جا درست شد، یک تكلیفی هم روی مهم است؛ می‌فرماید بین إيجاب الاحتياط و این تكلیفی که روی مهم است چه می‌شود؟ تراحم می‌شود. اشکال این است که این دوتا تراحم ندارند، این دوتا تعارض دارند، چون جعلش ممکن نیست. از یک طرف به من بگوید احتياط کن، احتياط کن معنایش این است که جمع بین اطراف کن درست؟ از یک طرف می‌گوید آن را انجام بده، پس نمی‌توانم دیگر جمع، آن را انجام بده با جمع بین اطراف سازگار نیست، در عالم تحقق نمی‌شود نه من قدرت ندارم، نه این‌که دوتا تكليف است من قدرت بر امتثال هردو ندارم، این دوتا قابل جمع نیست، احتياط کردن بما انه احتياطاً با این اجتماعش ممکن نیست، پس این می‌شود تعارض، نمی‌شود تراحم. خب....

س: حاج آقا می‌شود به شکل کلی گفت احکام واقعی و ظاهری تراحم نمی‌کنند هیچ‌وقت؟

ج: این نه، حکم ظاهری یعنی چه تراحم نمی‌کنند؟

س: یعنی این‌که اگر موافق باشند که تراحم ندارند، اگر هم مخالف باشند جعل‌شان اصلاً ممکن نیست، حکم ظاهری که دارد می‌گوید....

ج: نه، این‌جا حکم ظاهری نیست، ایشان می‌فرماید اگر کشف....

س: این‌جا هم ظاهری است دیگر.

ج: نه، واقعاً حکم شرعی است، می‌فرماید که در این حکم شما مثل عند الشک که می‌گوییم اذا شککت فابن علی الاکثر که حکم ظاهری نیست، هرچی موضوع شک بشود که حکم ظاهری نمی‌شود؛ این‌جا در اثر شک در حکم واقعی نیست، این‌جا ملاک آن چون اهم است در نظر شارع یک تكليف واقعی جعل کرده گفته احتط.

خب یک به خدمت شما عرض شود که بیان دیگری هم این‌جا هست برای این قول سوم که ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم و یک مطلبی هم راجع به اصول و این‌ها می‌خواهیم عرض کنیم فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد